

اسناد فارسی ، عربی و ترکی
در آرشیو ملی پرتغال
در باره
هرموز و خلیج فارس

(۳)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات
پرتغال جامع علوم انسانی

از

جهانگیر قائم مقامی

(دکتر در تاریخ)

سورہ کا پختہ مدرسہ فیضیہ کتب



پروفیسر شگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

سند شماره ۱۹

نامه دیلمشاه به رئیس شرف‌الدین

شرفاً للفلک والسماء ولنصرت والاقبال والفضال فالدنیاء

فالی لطف‌الله

وقف کتابخانه میرزا یحیی لیس

چند بوسم دست و پاییک دیار یار را
خرم آن ساعت که یابم دولت دیدار را
خواندمی طومار غم بی او ولی، چون شد مرا
نامه اش تعویذ غم، طی کردم آن طومار را
برزبان دارم دعایت را که برناید زدست
خدمتی زین به، دعاگویان خدمتکار را

مثال مطاع خورشید ارتفاع و مقاطر اقلام گهر بار که از جانب
ملازمان اعلی حضرت یارفت گردون شوکت، مشتری منزلت صاحب
اعظم اکرم، جلال الوزراء والصواحب فی العالم، مستخدم رلرب السبق
والقلم، مستجمع مکارم الاخلاق ومحاسن الشیم، معدن الجود واللفظ
والکرم، مدبر امور جمهور مصالح الامم. المنظور بانظار الله، المؤید
من عند الله، المعطوف بعواطف الله الملك الصمد الله . خلد الله تعالی،
ظلال جلال عنایتة و مرحمتة واحسانة يوم الصبر . درباره بندة
کمترین بندگان ارزانی فرموده بودند مشحون به عواطف اکرام و

۱- مدارک شرقی نمره ۳۴ ۳۴ D. O. No:

مقرون به لطایف انعام ، حلول اجلال فرمود، بوسید و بر مردمک دیده نهاد .

لبی بر آن بنهادم ، ز بهر ترك ادب

برابرش بستادم ، زمین ببوسیدم

شرایط اخلاص به تقدیم رسانیده و بر صحت حال سلامت ذی الشرف مسرور و مفتخر شد، اضعافا .

والا ما، قوافل عبودیت بآلانهایت اخلاص شعار و روحل خیریت بلاغا، اختصاص آثار مشحون از کمال شوق و عزام به حضور شریف موفور السرور فایض البهجة والنور، تحفه مجلس عالی می سازد و در کل حال به التفات خاطر اکسیر مآثر متوقع می باشد، احوال وقت بحمدالله والمنة مترقب به خیر و صلاح است. بعد از عرض اخلاص و خدمتکاری معروض رأی عالی می گرداند که احوال این بندگان خدمتکار از کنایه حضرت مخدومی خداوندی خلد ظل الله العلی معلوم خواهند فرمود. واجب دید و لازم دانست همین دوسه کلمه عرض بندگی و اخلاص نمود تا حمل بر فراموشی جایز نفرمایند، همین توقع که این بندگان خدمتکار فراموش نفرمایند .


بنده کمترین بندگان خدمتکار دیلمشاه دیلمشاه

زیادت بی ادبی حد خود ندانست. ظلال طوبی مثال ابدأ مخلد و مستدام باد . به حق محمد وآله امجاد .

بسم الله الرحمن الرحيم

شرف الملك والسمو المصطفى والقبائل والنضال المرنيا

جناب بوسم دست و پاکیک دیار مارا خرم آن ساعت که امام دولت دیدار را
 خواندی طومار غمی او دی چون شذرا ناماش بودی غم طردم آن طومار
 بر زبان دادم دعایت را که بر ناید زد دست خدی زین دعا کو بان خدیستار را



مثال مطالع خرمشید اشغاف و قنطرة اطلال که دیار الزمانی الحاصرت
 منیر صا الحظ الا حلاله الفزاد الصوب المرموم حرم بهر

صفحه اول سند شماره ۱۹ - نامه ديلمشاه به رئيس شرف الدين .

وخاصة للشتم وقرحة الوجه والظفر الكوم وورثه وورثه وورثه
النظر بانظار العين
العبر
ووجه طاب يوم

الوطوفان بطرف اليد الملك الحمد لله
خله الله تعالى اطلق الله عما وجهه

حربان من كركه كركه كركه كركه كركه كركه كركه كركه
من بطان انعام
من بطان انعام

وبركته كركه كركه كركه كركه كركه كركه كركه كركه
لي بيوان بنهادم زهدت كركه كركه كركه كركه كركه كركه كركه كركه

شرايط الطرائف تقدم رسا
وربها حال الله في امره ووجهه كركه كركه كركه كركه كركه كركه كركه كركه

عوضه بالانمايت الطرائف شارب والفضل للانمايت اخصاص
لن كركه كركه كركه كركه كركه كركه كركه كركه كركه كركه كركه كركه كركه كركه

موتور وفانين الهمم والنور تجلس على ايدى
وكله كركه كركه كركه كركه كركه كركه كركه كركه كركه كركه كركه كركه كركه كركه

لصالح قركه كركه كركه كركه كركه كركه كركه كركه كركه كركه كركه كركه كركه كركه
بواعض اطلاق

لي على مكرها لصال الشكره كركه كركه كركه كركه كركه كركه كركه كركه كركه كركه كركه كركه كركه كركه

معلوم خوانه كركه كركه كركه كركه كركه كركه كركه كركه كركه كركه كركه كركه كركه كركه
عين كركه كركه كركه كركه كركه كركه كركه كركه كركه كركه كركه كركه كركه كركه كركه

كركه كركه كركه كركه كركه كركه كركه كركه كركه كركه كركه كركه كركه كركه
كركه كركه كركه كركه كركه كركه كركه كركه كركه كركه كركه كركه كركه كركه كركه
كركه كركه كركه كركه كركه كركه كركه كركه كركه كركه كركه كركه كركه كركه كركه

سند شماره ۲۰

نامه عبادالدين شرف به رئيس شرف الدين^۱

شرف الايالة والحكومت والعزوالاقبال واجلال لطفاله .
دور از آن رخسار رعنا ازدلم خون مي رود
چشم تا برهم زخم صدرود جيحون مي رود
اي دل از دست فلك فرياد وافغان تابه كي
كانچه برما مي رود از بخت وارون مي رود

غره شهر جمادالثاني ، از دارالامان جرون. خود را در
صورت مراقبان ضمير منيراعلي حضرت بندگان ملاذاسلام پناه [-]
مباهي المنظور به انظارالاهي ، خلدالله تعالي سبحانه دوام عمره و
دولته مي آورد و به دعاگوئي عمرو دولت قيام نموده و مي نسايد و
مي گويد :

يارب پناه دولت و دينش نگاهدار

اندر پناه خويش بدار اين پناه را

بنده كمترين بندگان تراب عتبه عليه به شفاء آخرت قبول و
ملتزم ساخته و به التفات خاطر امجد اسعد ازدور و نزديك مستظهير
است. مأمول آنكه تازمين به دنيا باقى است نيسان ضمير خورشيد
پذير باشد. [-] دولت ملازمه كه از حضرت عزت مطلوب است [-]
احوال اين صوب، بي تو صفا ندارد. باغ و بهار عالم از روح بيرون
است. اين بنده كمترين، والده مخدومي ام عارضه چند داشت

۱- مدارك شرقى ، شماره ۶۲ ، D. O. No: 62

اورا آوردم که به اساکناد؟] برد و در جزیر [ه] دوماه [ـ] کرد تا زمانی که وقت توجه آن رسید، اورا به سراب برد و باز آورد و به جرون نیامد که به این حال که امروز است ببیند و باز متوجه بحرین شد به خیال [ـ] و سراب به [ـ] آورد، باز برد. این بنده جهت مهمی چند موسوق گشت .

احوال این ملکه از حد تحریر گذشته، مگر لطف الاهی شامل بشود و احوال بحرین ، شیخ ایوب فالح بن راشد، مقامش به خاطر آورد که تسخیر بحرین نماید. چون اعراب رحاحلی از ظلم او خود را به بحرین انداختند و داعیه شیخ این بود که ایشان را بدست آورد. چون [ـ] و وزیر بحرین [ـ] محمود ایشان را پیش خود داشت و حمایت نمود. شیخ ایوب صلاح در صلح دیدند و مخاصمه در این وقت با بحرین وزیر بحرین نکردند و صلح نمودند و باز گشت کرده اند به لحسا و از این جانب [ـ] بلاد رفتند. نرسیده بودند که صلح مقرر می شود تا در هر دو واضح باشد. الباقی حالات، حضرت آصف [ـ] بوده اند .

از این میانه می خواهم که الله تعالی آن حضرت را [به] ماوای فرزندان و اقوام رساند تا این همه وعده آمدن که ملازمان نوشته اند هیچ خبر نرسید . ننوشته توقف معلوم نیست. احوال عزم انتظار دارد که برسد که اگر احياناً به واسطه طمعی و توقعی موقوف آید، همه کس از نو، خود [ـ] بهار به دارالملک باز آورند و جان فدای او [ـ] خصوص باد. انتظار چنان می رود که برسد که [ـ] عمل نماید چون فرنگیان متوجه بحرین شدند، این خدمتکار نوشت که لطفاً به موجب وعده در گووه، مطلع فرمائید و اگر موجب موقوف باشد، در پرتکال به مطلع عرض برسد. امید که بدون وقفه باشد. ان شاء الله ان شاء الله [ـ] مقصود عرض هر دو بود . به زواید چه گستاخی نماید.

ظلال عنایت مخلص و مؤید باد. بنده مخلص خدمتکار محزون ،
عبادالدین شرف .

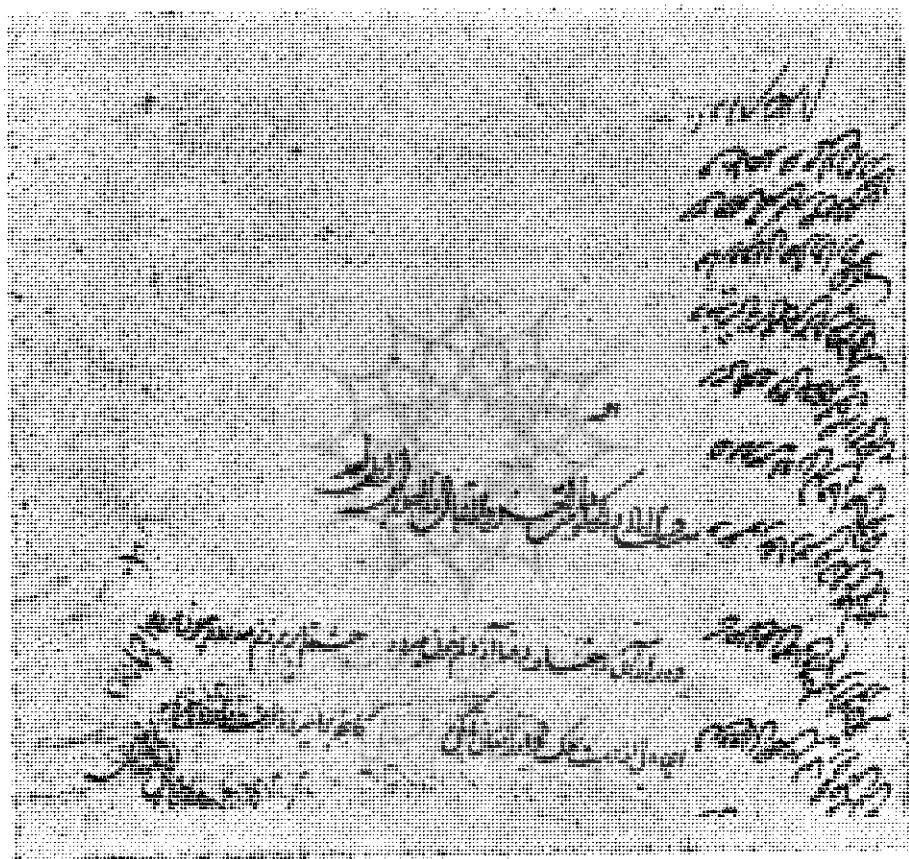
در حاشیه

بنده کمترین بندگان [—] مراد مراسم [—] که عرضه می دارد
و خدمتکار است. والده ام مراسم عرض اخلاص معروض می دارد و به
فاتحه عمر و دولت و مملکت با پرکت آن حضرت مشغول است. امیدوار
که الله تعالی دعای این بندگان مستجاب فرماید. ان شاء الله تعالی چشم
در راه آن حضرت است و دل بر امید است. خدا همیشه از چشم بدت
نگه دارد. ان شاء الله تعالی.

خداوندگارا اوامر کتابت سلطان پرتکال ارسال فرمائید که
فرنگی درخانه بنده نزول نکند و بیرون بروند و کرایه بدهند که
نشسته بودند. امر بحرین مقاطعه جهت بنده نمائید که قرین بنده
نوازی است و فرمایش جهت بنده بسیار که دو جلیبه مسافری ساخته
مثل جلاب بصری معاف و مسلم باشند از عشور خاصه و عشور بحار
یعنی که در این باب غافل نشود که قرین بنده نوازی است و باز حال افتد
که رئیس محمود نوعی به والده نموده که نه رئیس [—] و نه رئیس
[—] پس التفتا بفرمائید. و فرمان صادر فرمائید که تخیلات [—]
قسمت کنند حق والده من بدهند که قسمت اول به دور شود امره امر
علی باد .

توضیح

ژان او بن در پشت این نامه نوشته است: « نویسنده نامه
عبادالدین مراد و پسرش . . . مراد هستند و ظاهراً این کاغذ
به نایب السلطنه و یا حاکم هند نوشته شده است » ولی چنانکه از
فحوای نامه برمی آید نامه مزبور به رئیس شرف الدین که هنوز در
هند و در شرف حرکت به پرتغال بوده نوشته شده است .



صفحة اول سند شماره ۲۰ - نامه عبادالدين شرف .

سند شماره ۲۱

نامه‌ای به رئیس شرف‌الدین که ظاهراً از پسر اوست^۱

هو

شرفاً للفلک النصره والعزة والاقبال والاجلال ، لطف‌الله .

کس وصالت چنین نخواست که من

وز فراقت چنین نکاست که من

دل که در مانده [جدائی توست]^۲

نه چنان از درت جداست که من

حکایت تمادی ایام [مفارقت]^۲ و شکایت توالی ایام مهاجرت از

ملازمان اعلی حضرت و کیوان رفعت متعالی مرتبت نصف صفات

خلایق معاد، خداوندی صاحب [—] ابوالمؤید من عبدالله الملك الله خلد الله

تعالی و ظلال جلال و ابد ایام بمحمد و آله بدرایت مرتبه است

که به دستیاری خامه زبان شکسته و [—] بیان توان نمود .

در سینه خراش از ستم هجر تو تاکی

در یاب‌گزین واقع خون‌گشت دل‌چاک

بندۀ کمترین بندگان عرض عبودیات بندگان و مدحات

چاکرانه در مجال محال نمود و [—] دست تضرع و [—] به درگاه

ایزد متعال برداشته که آن آفتاب عالم تاب از مطلع امید درخشیدن

۱- مدارک شرقی شماره ۶۳ ، D. O. No: 63

۲- در متن اصلی : جدائی تست .

۳- در متن اصلی : معراوت

کرده و نسیم وصال از دولت اقبال وزیدن، امید که مشیت الله نهایت لطیفه [ای] که متضمن برق توسل اقدام خدام تواند بود کردی و [—].
یارب این آرزوی من چه خوش است

تو بدین آرزو مرا برسان

احوال این بنده لله الحمد، علی نعمائه [—] به خیرگرداند .
اما این فدوی در آتش مفارقت و الم مهاجرت آن خداوندگار پروانه وار سوزان است و به سال امسال که وعده فرموده اند امیدوار شده ایم . و باریتعا [لی—] سبب تفرق چیست . چه بنده [—] حضرت خداوندی [—] می باشد و یک لحظه و یک [لمحه]^۴ از ایشان جدا نمی شود و به هر حال در فراق آن خداوند سوخته و ساخته . امید که امسال به خلاف سنوات، به عز و نصرت و اقبال تشریف به هند فرموده باشند و سایه مرحمت بر سر این مهجوران اندازند و بر ذلال وصال آتش فراق را فرو نشانند . چه در این مدت از حضرات و خویشانی که در میانه بودند و از دیوان جرون نفعی به هیچ باب عاید نشده و بی التفاتی مکرر به ظهور می رسد . باقی علامات از حضرت خداوند معلوم خو[ا] هند فرمود . زیادت بی ادبی حد خو[د] ندید .

ظلال طوبی مثال ابدأ مخلد و مستدام باد .

توضیح

نویسنده نامه طبق معمول زمان در گوشه سمت راست و پائین نامه امضاء نموده است ولی نام او که به علت پارگی سند درست خوانده نمی شود در میان دو جزء از عبارت «امید [محل امضاء] وار داشته ایم » قرار گرفته است .

۴- در متن اصلی: يك لمحله نوشته شده و مسلماً اشتباه کاتب بوده است.

بسم الله الرحمن الرحیم

کسی وصال چنین نخواست کزین و فریادت چنین نکاشت کزین
 دل که مانند چو دایمی نیست نجان از درت جداست کزین
 حکایت تالی ایام مولود و کسان بوال ایام نادر است
 منتهی از حضرت خلیفین صالحین علی و ابی طالب علیهما السلام

کتبه
 محمد باقر
 در شهر
 سنه ۱۲۰۴
 در روز
 ۱۶
 در ماه
 شعبان
 در سال
 ۱۲۰۴

صفحه اول سند شماره ۲۱ - آغاز نامه پسر رئیس شرف الدین .

ولیدیم بهاله بیچمالله بدلمن ترانته و دیتیاکی خایان
 بیان توان نمود در پیشه اش از ستم هر تو تاکی در کبریاکی
 سکر سکر عین سعادت سکر او در جام حال و حال
 رکهار در سلسله مشغول اقامت عالم از حلال و حرام
 و در سلسله سلسله طبع و سلسله عقل
 یار من در هر وقت تو بدین روز و در بیان
 لاس قهر و اشفاق و در این ماحول نمود کار و کردار و در سلسله

(A circular seal is visible in the middle of the page, containing text in Persian script.)

سند شماره ۲۲

نامه عبادالدین بن احمد کمال به رئیس شرف الدین^۱

هو - هو

لطف الله

بی مهر رخت ، روز مرا نور نماندست
وز عمر مرا، جز شب دیجور نماندست
صبرست مرا چاره هجران تو لیکن
چون صبرتوان کرد که مقدور نماندست؟

خدا الله تعالی ظلال جلال عنایت و تربیت و عاطفه و احسانه
الی یوم الصبر، شرفاً للفلک والسماء والا [—] والدولته والاقبال و
الارض ممدود الظلال باد . بنده کمترین بندگان ، آنکه تابود بود
بنده و آنکه تا باشد، بنده باشد. قوافل خدمت عنبر نسیم و لوازم
عبودیت عبهر شمیم، تحفه مجلس عالی ساخته، غائباً و حاضرأ قریبأ و
[بعیداً —] مستظهر و امیدوار بوده بر جاده غلامان ثابت قدم و
راسخ دم است. مأمول آنکه تاذیل شرف [الدین—از] ضمیر منیر
بعید و منسی نفرمایند . مسبب الاسبابی که قادر با کمال است سببی
که متضمن حصول ما قدر است کمال التجی نموده که علی العین الحال
وانم الفال مقدور و میسر فرماید. احوال وقت الحمد لله علی وفور
نعمائه و آلائه و به فر دولت ابد مدت پادشاهی مقرون و طالع است.

۱- اصل در مجموعه مدارک شرقی D. O: No: 26 تاریخ این نامه مقارن
امارت سلفرشاه بوده است .

بعد از عرض بندگی و غلامی، به عرض ملازمان می‌رساند که چون مدتی مدید و عهدی بعید است حالات ذی‌الشرف معلوم نشده حقاً [—] حقا که خالصه خاطر و روح و روان ملازم و متعلق‌الحضرت است توقع آنکه اگر مرغ [—] حاصل شد [—] ملازم فرمایند تا تسکین القلب حاصل گردد. دیگر احوال این بنده کمترین، مدتی ملازم حضرت فردوس مکانی جنت‌آشیانی بدرا [الدین غ] فره‌الله [سلیمان] ن طیب‌الله مرقده بود و حال مدت، در دارالسلطنه است و لیلاً و نهاراً چشم شاهراه درین که [—] کی به شرف قدم بوسی مفتخر گردد. احوال خود کما هو حقه اعلام فرمایند و مهمی و خدمتی که از این جانب لازم است آید، اشاره‌ی عالی درین فرمایند تا بندگانه به تقدیم رساند. [—] زیاده متوجه شرف ملازمه بود. زمانه مجال [—] ظلال خورشید مثال ابدأ مخلد و مؤید و مشید [بدارد]. بنده کمترین بندگان خدمتکار عبادالدین بن احمد کمال.»

در ذیل‌نامه به خط دیگری چنین اضافه شده است:

«الحاضر، بنده کمترین غلامان، عبد [—] بندگان و جماعات، حسین بن حاجی محمد [—] چاکرانه تحیت مجلس شریف عالی ساخته و به التفات جناب عالی مستظهر است [—] تعالی که خلاصه حال‌التحریر ملازم و متعلق احوال آن حضرت است. امید به کرم حضرت عزت نشان [—] که متضمن احوال آن حضرت باشد. از مکمن [—] کرانه فرماید و از فراق به وصال انجامد. آمین یارب العالمین.»

در پشت‌نامه نیز به خط دیگری مطالبی بدین مضمون نوشته

شده است :

«آصف‌جاها . بر حسب تقدیر ربانی حضرت فردوس مکانی بدو سلیماناً به جوار رحمت حق رسیده رئیس محمود [—] رئیس

رکن‌الدین هزارفضیحت بر والده نموده و او را مدت دو سال در خانه حبس کرد و در خانه شکنجه، کتک، گرسنه و [—] اصلانمی گذاشت که والده را سلام کنم تا به حکم زور اقرار از والده گرفته و قرض والده و میراث والده به تمامی متصرف شده. اصلا روی آن صاحب قران ندیده و از بی‌عرضی برمال [—] به مال تو وصلت نمود. همه ساله سه هزار، چهار هزار خرما از صاحب قران می‌ستانند و آنچه پادولت حضرت رکنا به جور می‌ستانند. [چنانکه]^۲ وزیران آن صاحب قران از دور نظر دارند این [—] حرمت و عزت بود که این حرص در روزگار دولت بدین سان می‌فرمود.

کاشکه هرگز هیچ [نو] ع التفتات در حق این جماعت سعی نکرده بود. بعد از مدت سه سال که در فرضه^۳ جرون بود، به نوع دیگر از حرمت به والده [—] گرفت و به کسان جرون داد و احتساب رجوع به رئیس نورالدین نمود. بعد از يك ماه دیگر [—] داد. کاش که او بر بنده این سان نموده بود نه به آن حضرت، کاپتن که با وزیر دولت آن صاحب قران مراو [ده] [—] کسی دیگر چه چشم داشت داشته باشد. چون چنین است آن حضرت صاحب نام و ناموس است و [—] بندگان جز این می‌فرمود که به کار دنیا [ی] مایباید. آن [—] التماس آنکه بحرین از [—] سلطان [پر] تکال سه ساله به مبلغ پنجاه لك قبول فرماید.

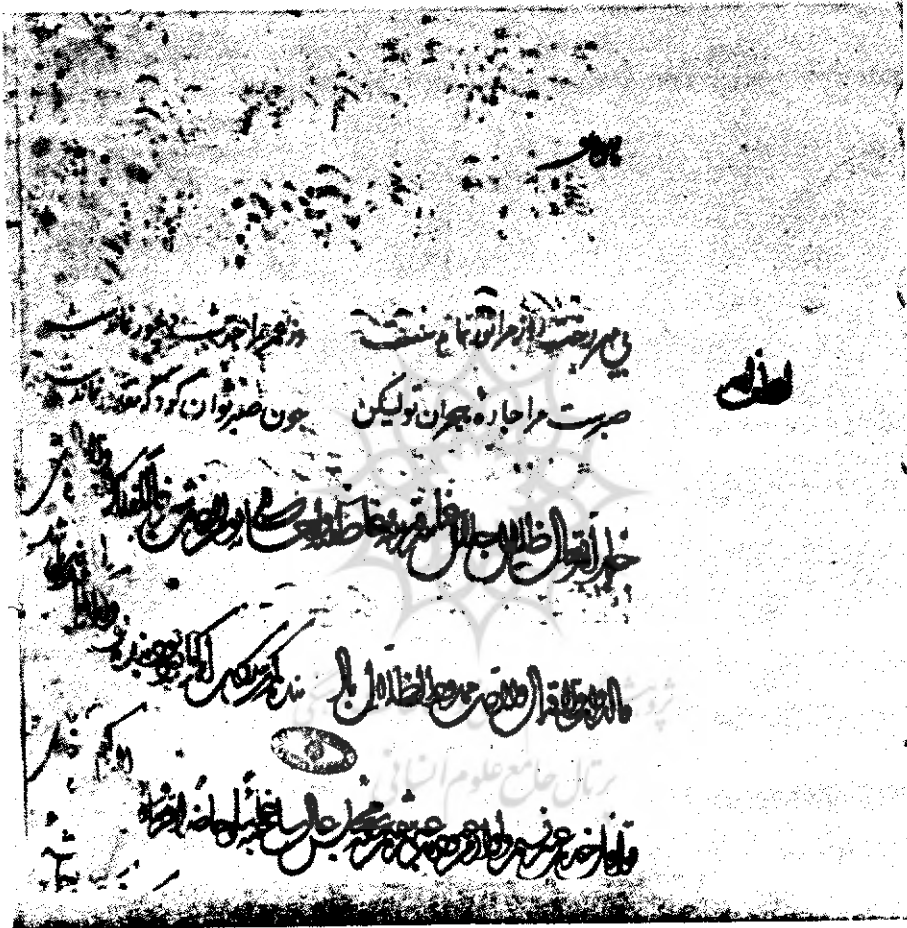
چون بنده که به توفیق حق تعالی [—] فرما [—] کسی قرض

۲- در متن اصلی: چنانچه

۳- به ضم اول و فتحه سوم جای درآمدن به کشتی در لب دریا (لنگرگاه) است و فرضه‌گاه نیز به آن می‌گفته‌اند.

می‌کند و به نوعی خدمت می‌کنم که تا زمان حضور هیچ‌گله نباشد والا بقیه [-] صلاح دولت آن حضرت است. امسال مفصل کرده [؟] [-] که شش هزار جلبه خرما مصرف [-] پادشاه [-] و اولاد رئیس رکن‌الدین نوشته است که هیچ مستحق نیست به توافقی که حضرت [-] که فرستاده است. رئیس کمال‌الدین حق دارد. نوشته که از این بی‌حسابی درکار است، زنه‌ار و صدز نه‌ار [-] مقاطعه بحرین حوالت بنده بفرمائید که قرین بنده نوازی است. احتمال بی‌غوری رئیس رکن‌الدین از حد تقریر و تحریر بیرون است. التماس بنده از آن حضرت همین است که مقاطعه بحرین حوالت بنده بفرمائید و فرمان ارسال فرمائید که بنده به‌جان خدمت‌کنم والا، علی‌مأمجمول کردن کمتر است کسی که معلوم بفرستد به حضرت. [-] پادشاه سلفر شاه که التفاتی به‌ماداشت او را به‌گوه فرستاد. حضرت رکنا و جمالا لهرسب است که به‌عمل خود باید برسند. وسیله خواجه قاسم [-] بعرض عالی خبرها را می‌رسانم امری جدا بر این سان باید نوشت که در این مدت ساعی باشند و مقاطعه بحرین حوالت کرده بیاید.

رتال جامع علوم انسانی



صفحه اول سند شماره ۲۲ - نامه عبادالدين بن احمد کمال الدين به رئيس شرف الدين .

قلنا من غير مطاوعه من غير مطاوعه
 على الارجح ما بعد المطاوعه
 صوره من غير مطاوعه
 الحاصل من غير مطاوعه
 من غير مطاوعه
 كنهه من غير مطاوعه
 ان كنهه من غير مطاوعه
 طيله من غير مطاوعه
 كنهه من غير مطاوعه
 على من غير مطاوعه
 حشر من غير مطاوعه

